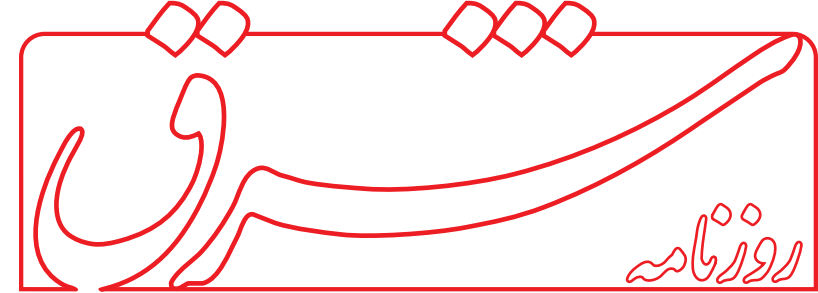




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان  
نشانی: میدان آرزوتنین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف  
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۱، ۸۸۶۵۸۵۷۵-۰  
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۱، ۸۸۶۵۸۵۷۵-۰  
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۶۶۱۸۱۲۱۰-۵  
چاپ: روز تاب، جاده مخصوص کرج، نخ زرین شماره ۴ - تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۷  
www.sharhnewspaper.ir  
تهران : اذان ظهر۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۱۳ اذان صبح فردا ۴:۲۴ طلوع آفتاب ۶:۰۹



چهارشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰ - جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۴ می ۲۰۱۱ - سال هشتم - شماره پیاپی ۱۲۲۸ - شماره ۲۱۴ دوره جدید، ۲۰ صفحه + ۱۶ صفحه ویژه کتاب

#### چهار شنبه خوانی

#### در ستایش زنانگی کم‌شده



بهادر همتا

■ حالا ببین چگونه از پرده‌ها و ملحفه‌های صبح و شب مردی‌خانه شکافته می‌شوم و با شانه و سرخاب و شیشه عطر شکسته‌ام از چراغ‌های قرمز و سوت پاسبان‌ها بی‌اجازه عبور می‌کنم. دلواپس‌م نشو، کودکم را زیر همین بوته‌های پا به ماه گندم آن طرف خورشید خواهم زابید. «ناهِید کبیری، از مجموعه شعر پنجره‌ای کافی است تا آفتاب بشوم» مدت‌هاست که در ورودی خانه‌ام یک جمله را گوشه‌ای به دیوار زده‌ام: قرار ساعت پنج عصر زعفرانی را خط بکش، نمی‌آیم. حال خوبی به من می‌دهد؛ حس یک شگفتی زنانه که با قدرت و در عین حال با شاعرانگی کافی آمیخته شده.

شعر از ناهید کبیری است که جزو معدود نویسندگان زنی است که ماندن در عرصه شعر و داستان را به طور تقریباً هم‌زمان سال‌هاست حفظ کرده. این روز‌ها که به مناسبتی داستان‌های زیادی از نسل جدید نویسندگان زن ایرانی به دستم می‌رسد، چیزی که فقدانش را در آنها شیدا حس می‌کنم حس زنانگی است؛ انگار که قرار است این نسل از نویسندگان ما برای همیشه حس شکنندگی و شوری‌دگی زنانه را کتمان کنند. این نکته هیچ دخلی به تاثیر گذاری یا کیفیت ادبی این داستان‌ها ندارد. به نظر بعضی‌های‌شان آنقدر خوبند که حتی غبطه‌بر انگیز می‌شوند.

این حس شاید بیشتر به نقطه‌نظر‌های جامعه‌شناسختی و روانشناسی نسل‌ها بر می‌گردد و من را نگران می‌کند که چرا مثلا مسئولان مدرسه دخترم به من می‌گویند، دخترت به شدت مغرور و درون‌گراست و محل است در هیچ شرایطی آشکس سرازیر شود. من می‌شوم و برای خودش خوشحال می‌شوم. ولی برای حس زنانگی‌ای که دارد از آسمان این شهر رخت بر می‌بندد نگران می‌شوم؛ زن بی‌آشک، زن بی‌شکندگی؛ زنی که به قول عزیزِ انگار هیچ نیازی به حضور یک عشق در روزهایش ندارد. شاید زن تحسین‌برانگیزی باشد اما نکته اینجاست که اصولا انسان قدرتمندی است اما از جنسیت‌اش فاصله گرفته، شاید این همه داعیه برابری حقوق زن و مرد هم یک جاهایی از این تصویر قدرتمند زن مدرن نشأت می‌گیرد. و گرنه زن اگر زن باشد در جاهایی که اعلام نیاز برای حمایت می‌کند اتفاقا شوری را به رخ می‌کشد که چون مختص خود او است از یک نیاز به یک ویژگی بدل می‌شوی یا می‌تواند بشود. این مقدمه طولانی برای این بود که حیفا ما ناهید کبیری را که از نسل دوم زنان نویسنده ایرانی به شمار می‌رود با یک اثرش معرفی کنم.

با بازنگری این چند م‌ه‌ا اخیرم در شعرها و داستان‌ها‌یش چیز مهمی به من آموخته شد؛ چیزی که شاید بین نسل من و دخترم در مقدمه رمنس بالاخره تفاهمی ایجاد کند و آن اینکه زن سرشار از زنانگی است؛ زن شیدا با خوی و خصال کاملا زنانه و مقصر به نیازهایی که در این هستنی به عنوان یک زن دارد. لزوما زن ضعیف و جنس دوم نیست بلکه او توانسته دنیایی را در شعرها و داستان‌هایش ترسیم کند که در آنها زن با حفظ خصایل ریشه‌ای خلقتش بسیار محکم و استوار قدم بر می‌دارد، اگر چه در حین این راه رفتن شما حتما در صدای گام‌های او ظرافت کفش‌های زنانه‌اش را تشخیص می‌دهید.

از نوشته‌های او می‌توان به رمان‌های «مرا به بغداد نبرد»، «کشتنی ماه عسل»، «شب و ستاره»، «سارا» و از مجموعه داستان‌های کوتاهش به «جمعه‌های بارانی» و «پیراهن سنگ»، «شرحی برای سار و دامنم را می‌تکانم» و «زایر را به یاد میاورم» و البته چندین مجموعه شعر دیگر هم هست.

ناهید کبیری طی سالیان کار روی داستان و شعر که گویا نوشتن را با داستان آغاز کرده، فرصت کار کردن با ناشران برجسته‌ای چون چشمه، ثالث، نگاه و غیره را داشته است با سطری از یکی شعر‌های او چهار شنبه خوانی این هفته‌ام را به پایان می‌برم تا تصویر آن زن برایتان ملموس تر باشد:

از دریا که برمی‌گردد نام مرا کنار نام دیگری خواهی یافت که /

لبخندش به لبخند تو شباهت دارد

### شرق

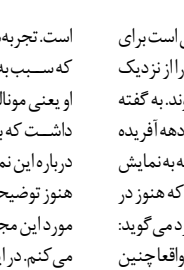
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان  
نشانی: میدان آرزوتنین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف  
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۱، ۸۸۶۵۸۵۷۵-۰  
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۶۶۱۸۱۲۱۰-۵  
چاپ: روز تاب، جاده مخصوص کرج، نخ زرین شماره ۴ - تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۷  
www.sharhnewspaper.ir  
تهران : اذان ظهر۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۱۳ اذان صبح فردا ۴:۲۴ طلوع آفتاب ۶:۰۹

## دیوار ها، هیچ ها، گمراهی ها

### تناولی و پیرهاشمی هم بعد از کیارستمی در گالری ۱۰ نمایشگاه می‌گذارند

شرق: پس از نمایشگاه دیوار ها که تازه ترین مجموعه عکس عباس کیارستمی است و از ۲۳ اردیبهشت در گالری ۱۰ شاهد آن خواهیم بود، شماری از «هیچ‌ها»ی پرویز تناولی مجسمه‌ساز بزرگ کشورمان در خرداد ماه در این گالری عرضه می‌شود. هم‌چنین کتابی با عنوان «هیچ» که در برگزیده مجموعه کاملی از این ساخته همیشه زنده استاد بزرگ است رونمایی

می‌شود و به فروش خواهد رسید. این فرصت خوبی است برای دوستداران تناولی که نمونه‌هایی از هیچ‌های او را از نزدیک ببینند و در کتاب با مجموعه کامل آن آشنا شوند. به گفته مسوولان گالری، هیچ‌های تناولی که طی پنج دهه آفریده شده در طول این سال‌ها به فروش رفته و تعدادی که به نمایش در می‌آید در واقع تنها هیچ‌های موجودی است که هنوز در اختیار هنرمند است. پرویز تناولی در این مورد می‌گوید: «من دلم نمی‌خواهد با آوردن عنوان نمایشگاه واقعا چنین انتظاری را در مردم به وجود بیآورم. ما در واقع داریم از موقعیتی که انتشار کتاب مجموعه هیچ به وجود آورده استفاده می‌کنیم که تعدادی از مجسمه‌های هیچ را در معرض نمایش بگذاریم که جوانانی که شاید تاکنون هیچ را از نزدیک ندیده‌اند بیایند و ببینند یا شاید کسانی باشند که بارها هیچ را دیده‌اند و فقط می‌خواهند نگاه دوباره‌ای به آن بکنند. هیچ‌ها یک



#### درگذشت حسین افشار

## «حتی یک کلمه هم نگفت» واز میان مارفت



#### پرویز صداقت

حسین افشار (۱۳۹۰-۱۳۲۶)، روشنفکر و مترجم، مدرس دانشگاه و فعال اجتماعی صبح دوشنبه در بیمارستان ایرانمهر تهران درگذشت. شامگاه دوازدهم اردیبهشت‌ماه دوستی خبر از درگذشت حسین افشار داد. گفت‌افشار، باسداد آن روز، بعداز تاب آوردن دردهای بسیار، با زندگی ببردود گفته است. از همان اوان آشنایی با حسین

افشار، در حدود بیست سال پیش، می‌دانستم مبتلا به رادر زندگی و مبارزه بامرگ دیدیم از اودرس زندگی کردن را آموختیم، چنان‌که شهامتش در مبارزه بامرگ طی دو دهه برایمان، آموزش پیکاری هستی آفرین بود. اگرچه افشار از میان مارفت، اما مرگ را شکست دادو اگر امروز در میان ما نیست و کلامی به زبان نمی‌آورد،

شاید خیلی زود از میان ما برود؛ ولی وقتی استقامتش را در زندگی و مبارزه بامرگ دیدیم از اودرس زندگی کردن را آموختیم، چنان‌که شهامتش در مبارزه بامرگ طی دو دهه برایمان، آموزش پیکاری هستی آفرین بود. اگرچه افشار از میان مارفت، اما مرگ را شکست دادو اگر امروز در میان ما نیست و کلامی به زبان نمی‌آورد،



#### ادامه از صفحه اول

### تمايز مجاز میان کتاب و مجله

ناممكن نه بر مبنای منطق روایی که صورت می‌گیرد بلکه بر مبنای منطق قانون اساسی جمهوری اسلامی که می‌گوید مطبوعات و نشریات آزادند مگر مغل مبانی اسلام و حقوق عمومی باشد. تشخیص این مگر با چند بررس و کارشناس نمی‌تواند صورت گیرد زیرا این مگر نیازمند فرآیند حقوقی و قضایی است نه فرآیند اداری و کارشناسی. بحث بر سر حق است نه بر سر نظر. در روال موجود حق را اشخاص کارشناس تشخیص و درباره آن نظر می‌دهند در حالی که تشخیص حق بر اساس قانون اساسی در دادگاه صالحه معین و مستدل می‌شود. در تشخیص حق موضوع و مساله این نیست چه چیزی در زمانی یا داستانی یا تاریخی‌گاری یا باطل یا نادرست یا غیراخلاقی است، مساله این است که آیا در این گونه کتاب‌هاقانونی نقض شده است یا خیر. در نظر کارشناسی موضوع بر سر این است آیا مورد و موضوع درست است یا نادرست، اخلاقی است یا غیر اخلاقی، نظر کارشناسی خود موضوع حقوقی و قضایی است اما حکم قضایی و نظر حقوقی به مساله اخلاقی هم که توجه می‌کنند؛ موضع نقض قانون و مصادیق جرم است، نکته باز یک‌تر از او می‌ان است که روال کنونی نظارت بر کتاب، صرف‌نظر از نقض قانون، به نوعی اثبات رد صلاحیت برخی از نهادهاست. در مافق ضمیر این روال این اصل اقرار نشده و نهانی وجود دارد که به بخش قضایی نظام برای نظارت بر مر کتاب اعتمادی وجود ندارد و صلاحیت آن مورد قبول نیست. اگر چه قوه

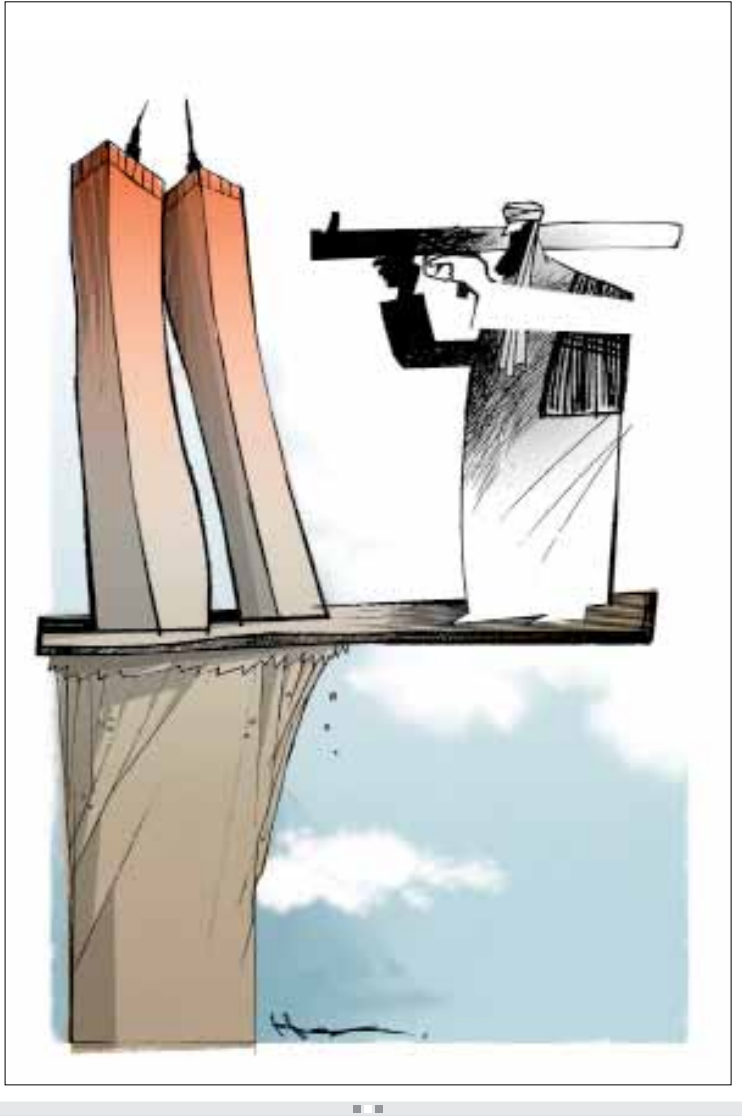


مجموعه بزرگ است، در کتاب چیزی حدود صد تصویر هست، ولی ایمن مجموعه طی بیش از پنج دهه به وجود آمده و به تصاحب مجموعه‌ها و هنردوستان در آمده و به گوشه و کنار دنیا رفته، ما دیگر به آنها دسترسی نداریم و طبعاً تنها می‌توانیم تعدادی را که هنوز در اختیار داریم به نمایش بگذاریم.» نمايشگاه مهميت ديگر گالری ۱۰ که در پاییز بر گزار می‌شود، نمایش انفرادی افشین پیرهاشمی است. تجربه‌های موفق پیشین این هنرمند جوان با این گالری که سبب به وجود آمدن دوا تر استثنایی در میان کارهای او یعنی مونالیزا و گوش ون گوگ شد، این هنرمند را بر آن داشت که به فکر یک نمایش انفرادی در این گالری بیفتد. درباره این نمایشگاه که با عنوان گمراهی‌ها از آن یاد می‌شود، هنوز توضیحی داده نمی‌شود. تنها چیزی که پیرهاشمی در مورد این مجموعه می‌گوید این است: «من در ایران زندگی می‌کنم. در ایران نقاشی می‌کنم. عاشق مخاطب ایرانی در نمایشگاهم هستم اما به خاطر رقابتی که در این سال‌ها در سطح بین‌المللی وجود داشت، امکان تمرکز بر یک نمایشگاه انفرادی وجود نداشت. دو تجربه مونالیزا و ون گوگ و دیالوگ‌های من با گالری ۱۰ موجب شد احساس کنم دوست دارم نمایشگاه بگذارم حتی اگر مجبور باشم خودسانسوری را با خلاقیت بیشتر پاسخ دهم.»



#### حسن کریم زاده

www.karimzadehstudio.com



#### پنجره

## هزاره دهساله!

راه پیدا آوردید که وقتی خودش فیلد مارشال او گاندا شد، چگونه دستور داد برایش تخت روانی ساختند که با آن هیکل غول‌آسا بر آن می‌نشست و چند بار بر انگلیسی را هم به مزدوری گرفته بود که او را سوار بر آن تخت روان حمل می‌کردند! دلخوش می‌داشت که حالا دیگر کار تمام است! و آقا تو کر جایشان را عوض کرده‌اند! بیماری همان است! ایدی امین در آخر کار دستور داده بود مجسمه هیتلر را بسازند و می‌خواست در کاملاً انصب کند! غمزه‌های ذقافی را ببینید! و صدام را به یاد آوردید! اینها جوجگان و پروردگان هسان مکتب نازیسم هستند. در نازیسم نوعی شیوه خودتخریبی نیز وجود دارد! تفکری است که هیتلر را به همراه او! براون به آن سر داده خود کشی و خودسوزی می‌کشند، موسسولینی را با آن خفت در کنار دیوار به اعدامی خیابانی می‌سپارد، صدام را در بن چاه می‌کند و خودش و فرزندانش را قربانی آن جنون جاهلانه و حقارت‌بار می‌سازد و ذقافی و فرزندانش را نیز، با آن همه غمزه و افاده و گردن کج کردن‌ها و راست‌نشتن‌ها و خود را کسی دانستن، در حالی که خواهان برپا کردن مجسمه صدام در طرابلس بوده، به همان سرنوشته رفیقش، به قول دخترش عایشه «عمو صدام» خواهد رساند.

نوشتم! فول نازیسم و ننوشتم! پایان نازیسم. با جنگ جهانی دوم آن شیوه‌نگین در آلمان افول کرد، اما تازمانی که آن بیماری و آن تحقیرها وجود داشته باشد، نازیسم عود می‌کند. توسعه اقتصادی و فرهنگ و آزادی احکام بهداشتی برای جلوگیری از تکرار بیماری مهلک نازیسم است. و گرنه در کالبدی که در این زمینه‌ها ضعیف شد، دوباره رشد می‌کند و آن را از درون می‌خورد و باز بروز می‌کند تا نابودی دیگری را یا خود به ارمان آورد!



#### پیشنهاد

### بار دیگر فیلمی که دوست داشتیم

#### مریم نراقی

از دیدن برخی فیلم‌ها لذت می‌بریم، برخی فیلم‌ها را دوست داریم با بعضی همراه می‌شویم و بعضی دیگر برایمان خاطره‌ای می‌شوند مانند کار. درباره‌ای را دوست داشتیم، با شخصیت‌هایش همراه شدیم و این تجربه، خاطره‌ای شد که از مرور آن در ذهن‌مان لذت می‌بریم، اما برای ما که در ساخت این فیلم سهیم بودیم، لذت شکل‌گیری و تولیدش هم خاطره دیگری شد. برای آقای قربانی به عنوان دستیار اول و برنامهریز و من به عنوان منشی صحنه این تجربه متفاوتی بود با کارهای پیشین. سینما معاصر بود با زندگی، گاهی مرز ظریف میان این دو دیگر قابل تشخیص نبود، آن همه شوق برای خلق یک داستان، آن همه باور، آن همه اندوه خوردن برای سرنوشته نقش‌هایی که روی صفحات فیلمنامه بودند.

«از سازندگان مستند هسفران در باره‌ای

### «بیگلو» قتل «بن لادن» را فیلم می‌کند

مهر: کاترین بیگلو، فیلمساز آمریکایی در تدارک ساخت فیلمی درباره اسامه بن لادن است.

در حالی که دوشنبه هفته جاری اعلام شد اسامه بن لادن، رهبر گروه تروریستی القاعده به دست نیروهای آمریکایی در پاکستان به قتل رسیده، ابعاد تازه‌ای از پروژه بدون عنوان کاترین بیگلو مشخص شده است. بیگلو که همراه با مارک بوال، روزنامه‌نگار و فیلمنامه‌نویس فیلم اسکاری «جعبه درد» هم اکنون در مرحله پیش تولید فیلمی جدید با عنوان «مرز سه‌گانه» هستند، پس از آن به سراغ پروژه‌ای می‌روند که از ماه‌ها پیش مشغول کار روی آن هستند.



#### نگاه

### برای مهندس عزت‌الله سحابی هر روز به خاطرات می‌گویم، سلام

#### علی دهقان



■ خیس؛ همچون شولایی از باران تصویرت درون پلک موج می‌خورد و روی پا چرخ می‌زند. تو زاده شده‌ای دوباره تا باز هم بگویی آرام با صدایی گرفته از میان مه و دود که انسان را دوست‌داری و برای انسانیت سربه روی سینه خم می‌کنی. این حتما آخرین مزاح توست که با کمان به سوی طبیعت رها می‌شود و چقدر تلخ است این مزاح و قدرتی بی‌وقت و بی‌حوصله و پر خوت و کدر و ناگوار و بی‌رنگ است این طنز که خنده را روی دهان سست می‌کند. باور دارم که تو هنوز اینجاایی و دست‌کودکی‌ات دست‌بزرگی پدر را رها نکرده است. تنها کمی خموده شده‌ای در افق نگاه من و خیال شانه‌های خموده‌ات را هیم‌کم می‌کند. باور کن عین دیوانه‌ها شدیم. هر روز صبح به خاطرات می‌گویم، سلام پیرمرد و گمان می‌برم که دریا شده‌ای و نهنگ



بزرگی گلو به پیکانت دوخته است و رودرروی نارنجی آسمان چانه در ماسه‌های ساحل فرو برده است. تو پیرمرد و دریا بودی که بار دریا روی شانه‌ات، شانه کج می‌کرد و یله می‌داد به خنده‌ای نرم که مهر تاریخ برده بود و رنگ روزگار آن دور داشت. دوستان قدیمی‌ات می‌گویند خنده مهندس پیر نشده است و آرامش از همان سال‌های خاک خورده به یادگار مانده است و نقش لب را امینا دو گونه‌اش نقش زده است. بی‌گمان حق با آنهاست. از حصارهای فلک الافلاک تا همین جا که روی تپه‌های سعادت آباد آرام گرفته‌ای، هر جا که نگاه سسر می‌خورد، نام توست که به بزرگی، کلاه از سر هدیه بر باد می‌دهد. باور کن که خست‌ام و خسته‌ایم این روزها که تونستی و نیستی تادوباره سایه از خنده‌ات به ارغوان ببریم و آسوده و قیتم نفس را در رویای انسان گونه‌ات که عرق شرم بر گودی روزه گرفته چشمان سیاست میخ کرده بود. شعر نامی دهم مهندس، چون هنوز به یاد دارم که تو پیرمرد و دریا بودی و بار دریا روی شانه‌ات، شانه کج می‌کرد و یله می‌داد به خنده‌ای نرم و می‌خندیدی که شور جوانی، فریاد سرخ بر سرم می‌زند و آهستی می‌گفتی که باید از شاعر گریزان بود. ساده‌گویم، این واگو به تنها دست‌نوشته‌ای کوچک است برای بزرگی تو که آسوده شده‌ای در تپه‌های سعادت آباد و خیالت عسله کرده است روی سر زندگی. کمی راست کن کج و معوج خلقت را دوباره بایست روی همان عصا که نازکی طبیعت را بار می‌کرد. دیروز آن روزهای نور چنان دورا حتما تابان هست. روی پله‌های حسینیه ارشاد ایستاده بودی. عصابت حمایلی بود که سایه‌ات را خط می‌زد. بوی سیگار پدر بزرگ‌های قدیمی را می‌دادی. زیر لب به سلام گفتنی علیک دوباره همان لبخند آرام، بی‌ریا میهمانم کرد به آبی آرامش‌ات. شانه‌ات کمی کج شده بود در جامه‌ات سفیدی موهایت تاروی چروک‌های پیشانی‌ات پشاداز کرده بود. در آغوشت که گرفتم، لبخندت پررنگ تر شد و با کلامی به غمزه طنز گفتی: «واعود بالله و اعوذ...» و حال من از همین جاد، بغباری که نفس‌های زخمی تو را در هوا پراکنده است می‌گویم:

«سلا الله العظيم، رب العرش العظيم ان یشفی». «سلا الله العظيم...». سکوت اما هوای خاطرات تو مرا طوط کرده است؛ تویی که این روزها همه به یاد آورده‌اند تمثال اخلاق در سیاست راه بدوش کشیده‌ای. «خلا در سیاست» یا «سیاست‌ورزی اخلاقی» به گمان همان آرزوی قدیمی تو باشد. زربویی که تپ و تاب سالیان طولانی، سیمایش را فر توت کرد اما به همان شکل که می‌گفتی هنوز سرشار از خواستن و پر از هوای زندگی است. «ایا می‌شود سیاست راه تازیا نه انسانیت‌بست؟» این را روزی که سر سفره می‌کردی سخت، در هوایی سخت بارانی از تو پرسیدم. شانه‌های‌ات اخم در هم کشید بودند از خبسی باران. سر به آسمان کشیدی، گودی چشمتان پر شد از دانه‌های نوری هوا و گفتی: «می‌شود و باید انسانیت را روی دوش سیاست انداخت» و انداختی تو تاین سودای بی‌اروای شانه‌ات که در جمله‌ات خموده بود. حالا کوتاه‌بیا مهندس از این واقعیت که روی سر تو پرواز می‌کند. سایه‌ات دست به دیوار داده است و چشمتان میان لته‌های انگشتانت پنهان شده‌اند. بیرون رانگاه کن؛ کمی، هوای دلمان فر توت شده است. این گونه بودت مجال چشمان مان را خیس کرد ه‌است؛ خبسی!